

شاهنامه در يك نگاه

آفای سیروس غفاریان: نویسنده

تاریخ حماسی ایران مدیون زحمات جانفرسای حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است. در بیان معنی حماسه از دومنبع بهره می‌جوییم: اول، دانشنامه ادب فارسی (جلد یکم، آسیای میانه به سرپرستی حسن انوشه) که می‌گوید: «حماسه در لغت به معنی دلیری و شجاعت و در اصطلاح، روایت بلندی است که اغلب منظوم با بهره داشتن از زمینه‌های مختلف قهرمانی و پهلوانی و جوهره قومی و ملی که حوادثی خارق‌العاده در آن جریان دارد. هر حماسه باید از دو عنصر برخوردار باشد. ۱- حادثه، نمایان‌کننده پهلوانی و قهرمانی باشد. ۲- انسان‌های قهرمان، حوادث را به پیش ببرند.» [اما روانشاد دکتر ذبیح‌الله صفا تعریفی جامع و مانع از آن در کتاب «حماسه سرایی در ایران» به دست می‌دهد و می‌گوید: «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی‌ها و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی و فردی باشد به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.»]

زندگی فردوسی و اهمیت شاهنامه

حکیم ابوالقاسم منصور بن حسن بن شرفشاه مشهور به فردوسی در ۳۲۹ هجری قمری (۹۴۰ میلادی) همزمان با سلطنت نصر دوم پادشاه سامانی در «قریه باژ» نزدیک طابران طوس به دنیا آمد. قریه باژ همان روستای کنونی فاز است که در بیست کیلومتری شمال شرقی مشهد است. او از خانواده دهقانان بود. درباره دهقانان باید توضیح داد که آنان رعایای بی‌سواد نبوده‌اند، بلکه دهقانان طبقه‌ای باسواد، ممتاز و شریف بودند که در زمره خرده‌مالکان پاک‌نیت و ضمناً در رده نگهبانان سنن و فرهنگ ملی ایران شمرده می‌شدند. آنان فرزندانشان را با آداب و رسوم ایرانی پرورش می‌دادند. فردوسی در چنین محیطی پرورش یافت و دل بسته فرهنگ و آداب ایرانی شد. او در روستای زادگاهش و شهرهای خراسان زبان‌های عربی، پهلوی، علم‌کلام و فلسفه را به خوبی فراگرفت. در ۳۷۰ هجری قمری (۹۸۱ میلادی) فردوسی وقتی به تنظیم شاهنامه پرداخت که در بلاد اسلامی در دو کانون، ایرانیان آزاده درصدد احیای فرهنگ ایران بودند: اول منطقه خراسان (خورآیان) که امرای سامانی بر آن حکومت می‌کردند و مدعی بودند که از نسل ساسانیان هستند. آنها تمام جشن‌های ایرانیان باستان را دوباره برپا داشتند. دوم: بیت‌الحکمه در بغداد که تمام نویسندگان و دانشمندان بزرگ ایرانی که از جندی‌شاپور خوزستان به آنجا مهاجرت کرده بودند، همان اهداف را تعقیب می‌کردند که احیاگران فرهنگ و تمدن باستانی ایران در خراسان بزرگ به ویژه بلخ، سمرقند و بخارا. در این میان طوس به خاطر خیزش فردوسی در احیای فرهنگ باستانی ایران مقامی والا پیدا کرد.

منبع‌های شاهنامه

منابعی که برای تنظیم شاهنامه توسط فردوسی طوسی از آن بهره گرفته شد، بسیارند ولی آن‌طور که فردوسی شناسان نوشته‌اند از منابع مکتوب زیر بیشتر استفاده شده:

۱- خدای نامه که در دوره ساسانی نوشته شده است.

۲- شاهنامه ابومنصور که به تشویق یکی از سپهسالاران خراسان تنظیم گردیده است.

۳- یادگار زریران (ایاتکار زریران) که رساله‌ای است در باب شرح جنگ‌های زریر برادر گشتاسب با دشمنان دین زرتشت.

۴- کارنامه اردشیر بابکان.

۵- گشتاسب نامه دقیقی طوسی.

اما مطلبي که بيش از همه قابل توجه است، رواياتي است که از ديرترين زمان تا زمان فردوسي سینه به سینه منتقل گرديده و عامل اين انتقال دهقانان و موبدان بودند. زيرا اوستاهاي موجود بسيار ناقص بود و فردوسي مجبور بود که از موبدان و دهقانان اشکالات تاريخي خود را بپرسد. همان طور که انجيل، تورات و کتاب مقدس حاوي داستان ها و قصه هاي پيامبران از آدم تا زمان عيسي (ع) است و همچنين قرآن مجيد که در بردارنده قصه هاي حکيمانه از آدم تا صفوت آدميان حضرت محمد(ص) است، اوستاي اصلي که در ايران باستان وجود داشت در بردارنده حوادث جهان از زمان كيومرث (آدم ابوالبشر) تا زمان هجوم اسکندر را دربرداشت. اگر آن اوستا موجود بود و به دستور اسکندر نمی سوخت ديگر حلقه هاي مفقود شده در تاريخ ايران ايجاد نمی شد که مردم اين کشور از ماد، هخامنشي اصلاً اطلاع نداشته باشند و فردوسي به مدت سي سال به غير از چند اثر مکتوب در تنظيم شاهنامه، از گفته هاي دهقانان خراسان استفاده کند. «پولينوس» (Polinus) مورخ رومي قرن اول ميلادي به عظمت آن اوستا اشاره کرده است.

استاد فرزانه و فقيد دکتر ذبيح الله صفا در ص ۳۱ کتاب حماسه سرايي در ايران می نويسد: «در نامه تنسر که يکي از روحانيون معروف دوره اردشير بابکان بود، به يکي از امراي طبرستان اين مطلب را نوشت که اسکندر از کتاب اوستا، دوازده هزار پوست گاو در اسطخر فارسي سوزانيد و يك سوم آن که باقي ماند از ياد خلايق رفت.» همين مطلب را مسعودي مورخ دوره اسلامي نيز تايد می کند. از اين جهت فردوسي به صراحت می گويد که روايتگر شاهنامه اکثراً دهقانان و موبدان بوده اند. به همين جهت می گويد:

يکي نامه بود از گه باستان / فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدي / از او بهره اي نزد هر بخردی. يکي پهلوان بود دهقان نژاد / دلير و بزرگ و
خردمند و راد. زهر کشوري موبدي سالخورد / بياورد کاین نامه را گر کرد. پيرسيدشان از نژاد کيان / وزان
نامداران فرخ گوان. چنين يادگاري شد اندر جهان / برو آفرين از کهان و مهان

روش فردوسي در تدوين شاهنامه

فردوسي در ابتدای شاهنامه نشان می دهد که يك ایرانی وطن دوست و مسلمان و دوستدار اهل بيت است. او به علت ظلم بنی اميه که تازي را بر ایرانی برتري می دادند، ابتدا به ستايش از پيامبر اسلام می پردازد و سپس در بيت دوم اعراب را سرزنش می کند.

منم بنده اهل بيت نبي / ستاينده خاک پاي وصي

نه فر و نه نام و نه تخت و نژاد / همي داد خواهند ايران به باد (منظور اعراب است)

از اين جهت به او حکيم گويند که سخنان حکيمانه می گويد و شاهنامه او در واقع کتاب شاهان نيست بلکه پندنامه و اندرزنامه به شاهان است.

• نمونه اي اندرز به کيخسرو

به يزدان پناه و به يزدان گراي / که اويست بر نيکويي رهنمای. گر اين پند من سر به سر نشنوي / به
اهريمن بدکنش بگروي

شاهنامه در واقع در قالب داستان هاي سمبليک چون کليله و دمنه که چه به ظاهر افسانه و باورنکردني می نمايد ولي از حقايق حکايت می کند که آن را در زندگي بشر نمی توان انکار کرد سروده شده است از اين جهت فردوسي می گويد:

تو آن را دروغ و فسانه مخوان / به يك سان روش در زمانه مدان

داستان هاي شاهنامه در واقع در قالب ميت (ميث) که به معني سخن رازآمیز است بيان شده. «ميت» يك واژه فارسي قديم است که در زبان هاي اروپايي به صورت «ميتولوژی» (Mythology) (علم الاساطير) درآمده. مجيد يکتايي در گزيده اي از شاهنامه فردوسي می گويد: «داستان جنگ رستم زورمند با

اسفنديار رويين تن يکي از اين ميت ها است که نبرد ميان زور و اميد است و چون اميد از ديگان ناتوان است، تير رستم به چشم اسفنديار که رويين تن بود کارگر می افتد و او را از پاي می اندازد.»

راز بزرگ در شاهنامه، ديوان مازندران

يکي از ميتولوژی هاي قابل توجه در شاهنامه حکيم فردوسي قضيه ديوان مازندران است. متون تاريخي حاكي از آن است که آريايي ها که اجداد ایرانی ها بوده اند به سهولت بر تمام ايران مسلط شدند و اقوام بومي فلات ايران را مطيع خود ساختند. ولي مازندران از اين قاعده مستثني بود. مردم مازندران بسيار شجاع و داراي علم و فضيلت و هنر بودند. در متون باستاني ايران هر آن کس که انيراني (غيرايراني) (غيرآريايي) بود، ديو می خواندند. ديوان چون در برابر هجوم ایرانی ها مقاومت می کردند، از

آنها در بعضی از آثار کلاسیک ایران به بدی یاد کرده اند، در صورتی که در اکثر آثار شعرا و نویسندگان قدیمی و کلاسیک از مازندران به خوبی یاد شده است. حکیم فردوسی از منطقه مازندران به خوبی یاد می کند و می گوید:

که مازندران شهر ما یاد باد / همیشه بر و بومش آباد باد، که در بوستانش همیشه گل است / به کوی اندرون لاله و سنبل است، هوا خوشگوار و زمین پرنگار / نه گرم و نه سرد و همیشه بهار، گلابست گویی به جویش روان / همی شاد گردد ز بویش روان، دی و بهمن و آذر و فرودین / همیشه پر از لاله بینی زمین اهالی مازندران (دیوان) خواندن و نوشتن و خانه سازی و هنرهای دیگر را به شاهان ایران زمین آموختند. ایرانیان چون آئین مزدیسنا (پرستش اهورامزدا) داشتند با سحر و جادو مخالف بودند. مهاجران آریایی به علت آن که قادر نبودند از جنگل ها و راه های صعب العبور مازندران عبور کنند و در دل جنگل ها راه خود را گم می کردند، خیال می کردند که گرفتار جادو شده و از ره مردی خارج شده اند. از این جهت فردوسی از قول ایرانیان آن زمان تفسیری به این شرح دارد.

تو مردیو را مردم بد شناس / کسی کو ندارد یزدان سپاس، هر آنکو گذشت از ره مردمی / ز دیوان شمر، مشمرش ز آدمی

در بیت دوم فردوسی حتی هر انسانی را که از راه مردمی خارج شود و به جادو متوسل شود دیو می خواند، حتی اگر ایرانی و یا پادشاه ایران باشد. چنانچه به کیخسرو نصیحت می کند که اگر از پرستش یزدان رویگرداند به دیوسیرتی و اهریمنی دچار خواهد شد. او پادشاهان را به عقل و خرد رهنمون می شود و در ضمن می گوید که در واقع پادشاهی که خرد ندارد، فرمانروای خوبی نیست. او در این باره می گوید

خرد افسر شهریاران بود / خرد زیور نامداران بود، خرد زنده جاودانی شناس / خرد مایه زندگانی شناس، خرد رهنمای و خرد دلگشای / خرد دست گیر به هر دو سرای

فردوسی در آرزوی زمانی بود که بشر به وسیله جام جهان بین (جام جهان نما) هر جای دنیا را که می خواهد، ببیند. نخستین بار در شاهنامه در داستان بیژن و منیژه پس از ناپدید شدن بیژن کیخسرو با نگرستن در این جام جای زندان او را یافت. در کتاب خدای نامه این جام طوری بود که علاوه بر هفت اقلیم (همه کره زمین) و همه سیارات را هم نمایان سازد.

بعد از هزار سال که از روزگار فردوسی می گذرد، تلویزیون، اینترنت و ماهواره همان کار جام کیخسرو را انجام می دهد که گویند این جام در زمان جمشید ایجاد شد. از این جهت به سازمان تلویزیون جام جم گفتند تا این نام باستانی زنده بماند. فردوسی در این باب می گوید

پس آن جام برکف نهاد و بدید / در او هفت کشور همی بنگرید، ز کار و نشان سپهر بلند / همه کرد پیدا چه و چون و چند

حکیم فردوسی بعد از آن که پیروزی فریدون را بر ضحاک عرب شرح می دهد، سخن حکمت آمیز دیگری را به شرح زیر بیان می کند.

فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک و ز عنبر سرشته نبود، به داد و دهش یافت آن نکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

منظور استاد سخن فردوسی این است که اگر مردم عادی به عدل و بخشش رو آورند از فریدون بالاترند. زیرا فریدون را عدل و داد به فرمانروایی رسانید نه آنکه با زور بازو فرمانروا گشت فردوسی بارها امیران و پادشاهان را پند می دهد که در عین نیرومندی صلح طلب و بی آزار باشند و کینه تویی را کنار بگذارند. در این باره می گوید:

همی خواهم از کردگار جهان / که نیرو دهد آشکار و نهان، ستیزه به جایی رساند سخن / که ویران کند خاندان کهن، تو را آشتی بهتر آید ز جنگ / نباید گرفتن چنین کار تنگ، چو خواهی یزدان بود یارتان / کند روشن این تیره بازاریتان، کم آزار باشید و هم کم زیان / بدی را مبنید هرگز میان، دگر باز ناید شده روزگار / به گیتی درون تخم کینه مکار، به دل کار های گذشته مگیر / که یزدان زبنده است پوزش پذیر فردوسی چون داستان هرزگی سودابه را شرح داد، به همه توصیه می کند که با زن پارسا وصلت کنند. لذا می گوید: به گیتی به جز پارسازن مجوی زن بدکنش خاری آرد به روی

وقتی که برادران ایرج او را می کشند در سرزنش آنان می گوید کسی کو برادر فروشد به خاک / سزدگر نخوانندش از آب پاک

زمانی که سلم ایرج را می کشد، فردوسی عاقبت او را به گور حواله می دهد و می گوید چو در گور تنگ استوارت کنند / همه نیک و بد در کنارت کنند.

درباره اکثر شاهانی که از دستور یزدان سرپیچی می کنند و از راه عدل و داد منحرف می شوند اشعاری می سراید. در این چند بیت از عاقبت کار جمشید چنین می گوید: چه گفت آن سخنگوی با فر و هوش / چو خسرو شوی بندگی را بکوش. به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس / بدش اندر آید ز هر سو هراس. که آزرده شد پاک یزدان از اوی / بدان درد درمان ندیدند روی. از گفتار حکیمانه فردوسی و پند ها و اندرز های او در شاهنامه که سی سال در تنظیم آن رنج برد به این نتیجه می رسیم که او نمونه بارز یک فرد کامل ایرانی و دارای عزت نفس و علو طبع، رحمت و شفقت و شهامت بی حد بوده است. او در اشعارش نشان می دهد که از رنج های دوست و دشمن هر دو متاثر می شود و این خود نشانه خوبی پاک او است.

نام ایران به وسیله فردوسی در زمانی بلندآوازه شد که محمود غزنوی ترك نژاد بر خراسان مسلط شد و مصادف بود با زمانی که او شاهنامه را تمام کرد و از او بی مهري دید. فردوسی فردي وطن پرست بود. در جایی که خلیفه عباسی از غرب و ترکان از ماوراءالنهر کشور ما را تهدید می کردند، گفت: جهان پر ز بدخواه و پر دشمن است/ همه مرز ها جای اهریمن است. نه هنگام آرام و آسایش است/ نه روز درنگ است و آرایش است. دریغ است ایران که ویران شود/ کنام پلنگان و شیران شود. چو ایران نباشد تن من مباد/ بر این بوم و بر زنده يك تن مباد. همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

فردوسی بعد از آن که شاهنامه را به نام خدا آغاز کرد از داستان کیومرث گرفته تا پایان دوره ساسانی را شرح داد. او در اشعارش تا توانسته ، لغات فارسی به کار برده است و ثابت کرد که زبان فارسی بسیار غنی است و احتیاج به زبان های بیگانه ندارد چنانچه در شعری گوید: اگر پهلوانی ندانی زبان / به تازی تو ارونند را دجله خوان . او در مدت ۳۰ سال بزرگترین منظومه حماسی جهان را در شصت هزار بیت سرود و چون از بی مهري محمود رنجید از خراسان بیرون رفت و رو به طبرستان کرد و به اسپهبد شهریار از آل باوند پناه برد و محمود را هجو کرد. فردوسی در ۴۱۱ هجری قمری (۱۰۲۰ میلادی) در قریه باژ طوس درگذشت و در ملك مزروعی خود مدفون شد.

فردوسی از یگانه شعرايي است که زبان فارسی و فرهنگ ایران را زنده کرد و از این جهت می گوید: چو عیسی من این مردگان را تمام / سراسر همه زنده کردم به نام و باز می گوید: پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیاید گزند. بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی.

:source

<http://www.jazirehdanesh.com/find.php?a=9.234.336.fa>